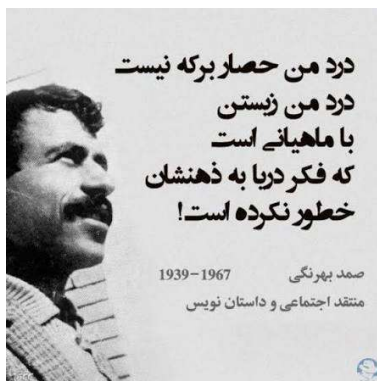


نهم شهریور ماه سالروز مرگ «صمد بهرنگی»

بهرام رحمانی
bahram.rehmani@gmail.com

ماهی سیاه کوچولو به خودش گفت:
مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید،
اما من تا می‌توانم زندگی می‌کنم.
نباید به پیشواز مرگ بروم.
البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شدم که می‌شوم مهم نیست.
مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد.
نقل قولی از «ماهی سیاه کوچولو» - صمد بهرنگی



صمد بهرنگی معلم، منتقد اجتماعی، مترجم، داستان‌نویس و محقق در زمینه فولکلور آذربایجانی بود که ۲ تیرماه ۱۳۱۸، در کوچه «اسکوییلر» در محله «چرنداب» تبریز، در خانواده‌ای تهیدست چشم به جهان گشود.
صمد بهرنگی، درباره خود و خانواده‌اش، فقط این چند جمله را نوشته است: «مثل قارچ زاده نشدم بی‌پدر و مادر، اما مثل قارچ نمو کردم. ولی نه مثل قارچ زود از پادرامدم. هر جا نمی بود به خود کشیدم. کسی نشد مرا آبیاری کند. نمو کردم مثل درخت سنجد، کج و معوج و قانع به آب کم و شدم معلم روستاهای آذربایجان.»
پدرش «عزت»، کارگر آواره‌ای بود که مثل بسیاری از مردم، به ضرب سیلی صورتش را سرخ نگه می‌داشت و روزگار می‌گذراند. نام مادرش «سارا بیگم» بود که در چهارده سالگی، به همسری پدر صمد درآمده بود.
صمد چهارمین بچه خانواده بود! بعد از او دو دختر و یک پسر. کودکی صمد، با کار و رنج و فقر و محرومیت توأم بود. در ده سالگی صمد، پدرشان به همراه هزاران انسان فقیر ایرانی برای کار به قفقاز رفت و برگشت و برای فرزندانش، فقط یک کرسی ماند و تکه نانی و شاید هم گاهی استکان چای و یک وصیت از پدر که درس بخوانید تا حقوق بگیر شوید و خاطراتان جمع باشد که آخر ماه، لااقل چندرغاز پولی گیرتان می‌آید.
در چنین خانواده‌ای بود که صمد جان گرفت و در کنار فقر بزرگ شد. از دوران کودکی کار همدمش بود و بچه‌های پاپتی همیارش. با آن‌ها در میان خاک و خل «چرنداب» تبریز رشد کرد. بعدها نیز برای آنان تادم مرگ سرود زندگی و مبارزه نوشت.

صمد بهرنگی، هرگز ازدواج نکرد و در ۱۷ شهریور ۱۳۴۸، در ۲۹ سالگی، زمانی که به همراه یک افسر ارتش شاهنشاهی به شنا رفته بود، در رود مرزی ارس غرق شد.

در طول سال‌های دهه پنجاه و کمی پیش و پس از آن «صمد بهرنگی»، سرشناس‌ترین نویسنده ادبیات داستانی کودک و نوجوان ایران بود. بهرنگی در طول حیات کوتاه خود، بیش از ۲۰ قصه برای کودکان و نوجوانان به رشته تحریر درآورد. علاوه بر آن، چندین مقاله درباره مسائل سیاسی تربیتی و اجتماعی بازنویسی افسانه‌های آذربایجان و چند ترجمه هم از جمله آثار به جا مانده از اوست.

تحصیلات

صمد بهرنگی پس از تحصیلات ابتدایی و دبیرستان در مهر ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی پسران تبریز رفت که در خرداد ۱۳۳۶ از آنجا فارغ‌التحصیل شد. از مهر همان سال و در حالی که تنها هجده سال سن داشت آموزگار شد و تا پایان عمر تدریس کرد. در مهر ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به دوره شبانه دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه تبریز رفت و هم‌زمان با آموزگاری، تحصیلش را تا خرداد ۱۳۴۱ و دریافت گواهی‌نامه پایان تحصیلات ادامه داد.

سرگذشت سیاسی

در سال ۱۳۴۱ صمد از دبیرستان به جرم بیان سخن‌های ناخوشایند، در دفتر دبیرستان و بین دبیران اخراج و به دبستان انتقال یافت. یک سال بعد و در پی افزایش فعالیت‌های فرهنگی، با پاپوش رییس وقت فرهنگ آذربایجان کار صمد به دادگاه کشیده شد که متعاقباً تبرئه شد. سال ۱۳۴۳ همراه بود با تحت تعقیب قرار گرفتن صمد بهرنگی به خاطر چاپ کتاب «پاره‌پاره» و صدور کیفرخواست از سوی دادستانی عادی ۱۰۵ ارتش یکم تبریز و سپس صدور حکم تعلیق از خدمت به مدت ۶ ماه. در آبان همین سال حکم تعلیق وی لغو شد و صمد به سر کلاس بازگشت. سال‌های میانی دهه ۴۰ مصادف بود با دستگیری و اعدام تعدادی از نزدیکان صمد و شرکت او در اعتصابات دانشجویی.

عمر مؤثر آثار و افکار صمد بسی فراتر از عمر کوتاه اوست. قصه‌های او، که بیش‌تر توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تبلیغ می‌شدند، نوعی قهرمان‌گرایی عاری از نفس پرستی را در میان نسل جوان رواج داد.

در این دوران بود که ساواک به برخی از فعالیت‌های بهرنگی حساس شد. تهدیدها آغاز شد و چندین بار در طول دوران زندگی خود مورد توبیخ و جریمه و حتی تبعید قرار گرفت. با این همه گویی او به این گونه از امور حساسیتی نداشت و در روحیه او خللی ایجاد نمی‌کرد.

«مرا از آذر شهر به گاوگان فرستادند، ۲۴۰ تومن از حقوقم کسر کردند که چرا در امور مستخره اداری دخالت کرده بودم.

به محض این‌که به گاوگان رسیدم شروع به کار کردم. مثل یک گاو پر کار درس دادم. بعضی‌ها تعجب می‌کردند که چرا با این همه ظلمی که بهت رسیده،

باز هم جانفشانی می‌کنی، این آدم‌ها فقط نوک بینی‌شان را می‌دیدند، نه یک قدم آن دورتر را. خودم را به گاوگان عادت دادم و بی‌اعتنا کار کردم

...

سعی کن بی‌اعتنا باشی. اما نه اینکه کار نکنی و بیکاره باشی. ها! غرض رفتن است نه رسیدن. زندگی کلاف سردرگمی است.

به هیچ جا راه نمی‌برد. اما نباید ایستاد. این که می‌دانیم نخواهیم رسید: نباید ایستاد. وقتی هم که مردیم، مردیم به درک!»

شخصیت اجتماعی-فرهنگی صمد بهرنگی

کسانی که از نزدیک صمد می‌شناختند نقل قول کرده‌اند که صمد بهرنگی به شدت حساس بود، قصه‌هایش مردمی را مجسم می‌کند که احساس زندگی و زنده ماندن در او سخت پابرجاست و برای سلامت بخشیدن به این امر تلاش می‌کند. بهرنگی، آدم شوخ‌طبع و حاضر جوابی بود. او همیشه در صحبت‌هایش حالت شوخ خود را حفظ می‌کرد. غلامحسین ساعدی، از شوخی‌های صمد این‌گونه یاد می‌کند: «صمد با شکیل‌ترین ترفندها و ظریف‌ترین رفتارها رودرروی طرف قرار می‌گرفت. بی‌هیچ محاجه یا جدلی که می‌دانست طرف چیزی درنخواهد یافت. صمد اگر حس می‌کرد که بودن او در جمعی ضروری است و می‌تواند خدمتی بکند، از رفتن به آن جمع خودداری نمی‌کرد؛ هرچند که حاضر بودن در آن جمع، احتمال خطری هم داشته باشد.»

وی بیش‌تر دور میزی‌هایی که نشریات مختلف برپا می‌کردند، حضور می‌یافت؛ هرچند که می‌گفت: «اغلب این روزنامه‌ها و مجلات ارزش یک‌بار ورق زدن را هم ندارند.» او هنگام ورق‌زدن مجلات و روزنامه‌ها به شوخی و جدی درباره مطالب آن‌ها سخن می‌گفت. منظورش از این صحبت‌ها این بود که به برخی از همکارانش بفهماند که این روزنامه‌ها و مجلات، زیاد هم چنگی به دل نمی‌زنند که بعضی‌ها با تمام حواس روی آن‌ها افتاده‌اند و داستان‌های ناتمام‌شان را تعقیب می‌کنند.

صمد همیشه در میان مردم بود و سعی می‌کرد در هر جمعی باشد. او قدرت این را داشت که در جمع تاثیر بگذارد. وی خود را جزئی از جمع می‌دانست نه برتر از آن و نه جدا از آن.

صرف‌نظر از خلاقیت و توان فردی او، چندین عامل در شهرت او تاثیر داشت. در درجه نخست، وابستگی او به جریان سیاسی و مارکسیستی بود که در آن سال‌ها فعالیت گسترده‌ای در حوزه فرهنگ و هنر داشتند. این جریان سیاسی، تلاش فراوان و تاثیرگذاری در معرفی او به‌عنوان نویسنده‌ای توانا داشت. نقدهای فراوان و چاپ آثار او از جمله اقدامات آن‌ها در معرفی او محسوب می‌شد. تمامی آثار او در سال‌های قبل و پس از انقلاب، چندین و چندبار در شکل‌های مختلف و در تیراژهای قابل توجه، منتشر شد.

نفوذ و تاثیر صمد بهرنگی، تنها در حوزه ادبیات کودک و نوجوان محدود نشد و نویسندگان بزرگسال هم به تقلید از آثار او به خلق آثار مشابهی دست زدند.

بدون تردید «۲۴ ساعت در خواب و بیداری» صمد بهرنگی، سرآغاز جدیدی در داستان‌نویسی «واقع‌گرایانه» برای نوجوانان محسوب می‌شود. بهرنگی می‌گوید: «اکنون زمان آن است که در ادبیات کودک به ۲ نکته توجه کنیم: ادبیات کودکان باید گلی باشد بین دنیای رنگین و بی‌خبری و رویاها و خیال‌های شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیت‌های تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگ‌ترها... باید جهان‌بینی دقیقی به بچه داد: معیاری به او داد تا بتواند مسایل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون‌شونده دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند.»

تبلور این اندیشه به خوبی در مجموعه داستان «قصه‌های بهرنگ» آشکار است. تلاش بهرنگی در آفریدن «افسانه‌های نو» با الهام از افسانه‌های کهن و بومی، موفقیت‌آمیز است و آثاری چون «الدوز و کلاغ‌ها، کچل کفتر باز، افسانه محبت، سرگذشت دومرول دیوانه‌سر» نشان می‌دهد که بهرنگی با تمهیدی آگاهانه به آفریدن افسانه‌های نو با اندیشه و دورنمایه‌های تازه اقدام می‌کند. اغلب داستان‌های او با تمهید روایت نقلی بیان می‌شود. آوردن مقدمه و موخره‌ها در ابتدا و انتهای داستانی، افزون بر بالا بردن حس واقع‌نمایی، بافت روایتی آن را آشکار می‌کند.

شخصیت‌ها و تم داستان‌های صمد، هرچند در مواردی بسیار سمبولیک هستند، با وقایع روزگار گذشته شباهت فراوانی دارند. در آثار صمد، تقابل و تضاد میان شخصیت اول داستان و دشمنی شرور، آشکار است و این تقابل به صورتی است که دشمن از پیش تعیین شده و شکلی سمبولیک از یک شخصیت اجتماعی را به خواننده عرضه می‌کند. این همان تضادی است که خود صمد با آن در محیط اجتماعی فاسدش روبه‌رو بود. شخصیت‌های آثار صمد، خصوصیات طبیعی خود را ندارند و انسانی شده‌اند. در میان داستان‌های صمد، سه داستان با این عناوین «بیست و چهار ساعت خواب و بیداری، اولدوز و کلاغ‌ها و اولدوز و عروسک سخنگو» از این امر مستثنی هستند. برای مصور ساختن آثار صمد، اشکال عمده‌ای وجود دارد و آن دوگانگی درهم تافته محتوای متن است؛ یعنی در آن‌ها، واقعیات و تخیل به راحتی از هم قابل تشخیص نیستند.

شخصیت‌ها شکلی سمبولیک دارند که حتما باید در تصاویر نشان داده شود. تصاویر داستان‌های صمد، باید در عین حفظ شکل طبیعی یا اجتماعی خود، گویای مسایل اجتماعی یا سامان طبیعت نیز باشند.

جامعه طبقاتی و روزگار سخت

دهه چهل خورشیدی، در ظاهر، روزگار نوسازی و دگرگونی بود؛ اما در زیر پوست این نوسازی، جامعه‌ای طبقاتی و نابرابر نفس می‌کشید. اصلاحات ارضی، گسترش شهرنشینی، رشد صنایع و توسعه آموزش، در کنار خود پیامدهایی چون مهاجرت روستاییان، گسترش حاشیه‌نشینی و شکاف میان مرکز و پیرامون را نیز به همراه داشت.

حکومت پهلوی خود را حکومت توسعه و نوسازی معرفی می‌کرد، اما در عرصه سیاسی تحمل‌چندانی برای اندیشه مستقل و سازمان‌یافته نداشت. احزاب واقعی مجال فعالیت آزاد نمی‌یافتند، مطبوعات زیر نظارت بودند و دستگاه امنیتی بر فضای عمومی سایه افکنده بود.

ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در تجربه بسیاری از مخالفان، نماد نظارت، تعقیب، بازجویی، بازداشت و خاموش کردن صداهای معترض بود. جنبش‌های دانشجویی، جریان‌های چپ، روشنفکران مستقل و فعالان سیاسی، هر یک به‌گونه‌ای با این فضای امنیتی روبه‌رو بودند.

در چنین روزگاری، صمد با زبان قصه از جهانی سخن گفت که در آن ماندن در محدوده تعیین شده کافی نیست. او از کودک خواست جهان را ببیند و به آن چه قدرت «طبیعی» و «تغییرناپذیر» معرفی می کند، با دیده تردید بنگرد.

صمد و اندیشه سوسیالیستی

صمد بهرنگی را نمی توان از فضای فکری چپ ایران در دهه چهل جدا کرد. او از اندیشه های سوسیالیستی و مارکسیستی زمان خود تاثیر پذیرفته بود و عدالت اجتماعی، فقر، نابرابری و مبارزه با محرومیت در جهان فکری او جایگاهی جدی داشت. اما تقلیل صمد را نمی توان به یک «نویسنده ایدئولوژیک» تنزل داد. وی نظریه پرداز یک سازمان و حزب سیاسی نبود؛ نویسنده ای بود که رنج و فقر اجتماعی و استثمار سرمایه داری را با تمام وجود لمس کرده و آن را به زبان ادبی بیان کرده بود. بنابراین، اندیشه سوسیالیستی در آثار او موج می زند، اما ادبیاتش ایدئولوژیک نیست.

اگر «ماهی سیاه کوچولو» تنها یک بیانیه سیاسی بود، با تغییر فضای سیاسی ایران از میان می رفت. اما چنین نشد؛ زیرا در قلب داستان، چیزی بزرگ تر از یک ایدئولوژی قرار دارد: حق انسان برای پرسیدن، شناختن و انتخاب کردن.

درگذشت صمد بهرنگی

بهرنگی در نهم شهریور ۱۳۴۷ در رود ارس و در ساحل روستای شام گوالیک کشته شد و جسدش را چند روز بعد در ۱۲ شهریور در نزدیکی پاسگاه کلالة در چند کیلومتری محل غرق شدنش از آب گرفتند. جنازه او در گورستان امامیه تبریز دفن شده است. ده روز قبل از غرق شدن صمد، تعدادی از مامورین ساواک به خانه محل سکونت وی هجوم برده و وی را تهدید نموده بودند. حدود یک ماه قبل از این حادثه، کتاب ماهی سیاه کوچولو چاپ شده و مورد اقبال مردم ایران و جهان واقع شده بود.



فرجام سخن

در واقع صمد بهرنگی خود همان ماهی سیاه کوچولویی بود که بر خلاف قهرمان قصه اش پیری را ندید و به جای بحث در این باره که مرگ او طبیعی بود یا نه یا چریک بود یا نه باید بر سر این گفت و گو شود که چرا صفت «دانا» را برداشت؟ چون قرار بوده نام داستان «ماهی سیاه کوچولو» دانا باشد.

آیا به این خاطر که می خواست بگوید دانایی کافی نیست و باید کاری کرد؟ مهم ترین تفاوت آموزه های دنیای امروز با روزگار صمد بهرنگی اما در همین است که اصل بر دانایی است چراکه دانایی همان توانایی است و اتفاق مهم باید در ذهن و باور ما رخ دهد. عمل واقعی هم در ذهن ماست وقتی به بلوغ فکری برسیم و بالغانه بیندیشیم.

آخر قصه، صمد از ماهی سرخ کوچولویی می‌نویسد که خوابش نبرد و تا صبح به فکر دریا بود. دریایی که ماهی سیاه کوچولو غرقش شد و حالا پس از نزدیک پنجاه سال از نوشته شدن کتاب، شاید ماهی سرخ کوچولو بپرسد اصلا دریا کجاست، دریایی هست؟

صمد بهرنگی در طول سال‌های دهه ۵۰ از سرشناس‌ترین نویسندگان ادبیات داستانی کودک و نوجوان ایران بود. وی در طول حیات کوتاه خود، بیش از ۲۰ قصه برای کودکان و نوجوانان به رشته تحریر درآورد. افزون بر آن، چندین مقاله درباره مسایل تربیتی و اجتماعی، بازنویسی افسانه‌های آذربایجان و چند ترجمه هم از جمله آثار به‌جا مانده از اوست. بی‌شک، اگر بهرنگی بیش‌تر عمر می‌کرد، شمار نوشته‌هایش به خصوص برای کودکان و نوجوانان از این هم فراتر می‌رفت و زمینه گسترده‌تری برای تحقیق و بررسی به وجود می‌آورد.

بدون شک یکی از کسانی که در اهل کتاب شدن نسل ما، نقش اساسی ایفا کرده، صمد بهرنگی است. او که با داستان‌های جذاب و شیرینش، قطره قطره لذت مطالعه را در کام جسم و جان ما ریخت و امروز اغلب ما خاطرات زیبایی از مطالعه کتاب‌های او در خزانه ذهن داریم. یادش گرامی و جاودانه است.

دوشنبه نهم شهریور ۱۴۰۵- سی و یکم اوت ۲۰۲۶

آثار صمد بهرنگی:

بهرنگی در نوزده سالگی نخستین داستان منتشرشده‌اش به نام عادت (۱۳۳۹) را نوشت.

در سال ۱۳۷۷ برای نخستین‌بار پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، مجموعه قصه‌های صمد بهرنگی با تصحیح عزیزالله علیزاده توسط نشر فردوس در ۴۳۸ صفحه منتشر شد.

داستان‌ها

عادت، ۱۳۳۹

تلخون و چند قصه دیگر، ۱۳۴۲

بی‌نام، ۱۳۴۴

اولدوز و کلاغ‌ها، پاییز ۱۳۴۴

اولدوز و عروسک سخنگو، پاییز ۱۳۴۶

کچل کفترباز، آذر ۱۳۴۶

پسرک لب‌فروش، آذر ۱۳۴۶

افسانه محبت، زمستان ۱۳۴۶

ماهی سیاه کوچولو، تهران، مرداد ۱۳۴۷ با تصویرسازی فرشید مثقالی شناخته‌شده‌ترین نوشته بهرنگی است. تصویرهای این کتاب جایزه براتیسلاوا را از آن خود کردند.

پیرزن و جوجه طلایی‌اش، ۱۳۴۷

یک هلو هزار هلو، تابستان ۱۳۴۷

۲۴ ساعت در خواب و بیداری، تابستان ۱۳۴۷

کوراوغلو و کچل حمزه، تابستان ۱۳۴۷

افسانه‌های آذربایجان ترکی

کلاغ‌ها، عروسک‌ها و آدم‌ها

آه! ما الاغ‌ها

دومرول

کتاب و نوشتارها

پاره‌پاره (مجموعه شعر از چند شاعر)، تیر ۱۳۴۲

کندوکاو در مسائل تربیتی ایران، تابستان ۱۳۴۴

افسانه‌های آذربایجان (ترجمه فارسی) - جلد ۱، اردیبهشت ۱۳۴۴

تاپما جالار، قوشما جالار (مثل‌ها و چیستان‌ها)، بهار ۱۳۴۵

افسانه‌های آذربایجان (ترجمه فارسی) - جلد ۲، تهران، اردیبهشت ۱۳۴۷

انشا و نامه‌نگاری برای کلاس‌های ۲ و ۳ دبستان

آذربایجان در جنبش مشروطه

الفبا ویژه کودکان آذربایجان

اهمیت ادبیات کودک

مجموعه مقاله‌ها

فولکلور و شعر

برگردان‌ها

بهرنگی برگردان‌هایی از انگلیسی و ترکی استانبولی به فارسی و از فارسی به ترکی آذربایجانی (از جمله ترجمه شعرهایی از مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، و نیما یوشیج) انجام داد. برخی از این آثار به قرار زیرند:

ما الاغ‌ها ! - عزیز نسین، پاییز ۱۳۴۴

دفتر اشعار معاصر از چند شاعر فارسی‌زبان

خراپکار (قصه‌هایی از چند نویسنده ترک‌زبان)، تیر ۱۳۴۸

کلاغ سیاه - مامین سبیریاکو (چند قصه دیگر برای کودکان)، خرداد ۱۳۴۸